



## مفهوم‌شنایی نکره در اصول فقه و کاربرد فقهِ آن

حسین قربانی\*

سید کاظم مصطفوی\*\*

### چکیده

واژه نکره در گفتمان اصولی دارای چهار شناسه است و عالمان دانش اصول فقه سه انگاره عمده درباره مفهوم آن دارند: برخی معتقدند مفهوم آن پیوسته کلی است؛ برخی ایده جزئیت را ابراز نموده‌اند؛ بعضی دیگر نیز نظریه تفصیل را برگزیده‌اند و بر این باورند که اگر در سیاق اخبار واقع شود، معنای آن جزئی است و اگر در سیاق امر قرار گیرد، مفهومش کلی خواهد بود. از سوی دیگر، کاربرتی فقهی درباره نزاع در مفهوم‌شناسی این نهاد اصولی ارائه نشده و گاه این نهاد را فاقد آن دانسته‌اند. از این رو، نگارنده درصدد است دیدگاه‌های مطرح‌شده را تبیین و با نقد دیدگاه‌های رقیب، نظریه برگزیده خود را مبرهن کند؛ در ادامه، می‌کوشد نظریه صاحب فصول علیه السلام را روشن کند؛ آنگاه مقصود مشهور عالمان اصولی از «فرد مرّد» را تشریح می‌نماید؛ سپس ناصوابی تعبیر به «تنکیر» را نیز در مورد تنوین امثال واژه «رجل» مستدل می‌کند؛ در پایان، کاربرد فقهی این بحث را ارائه و تحلیل می‌نماید.

**کلیدواژه‌گان:** نکره اصولی، کلی، جزئی، فرد مرّد، تنوین تنکیر، کاربرد فقهی، صاع صُبره.

\* استاد سطح عالی حوزه علمیه قم، دانش‌آموخته سطح چهارم و دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی

hg1356325hg@gmail.com

\*\* استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی علیه السلام العالمية

moshaver4u4@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۵/۳۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۹/۲۷



## طرح مسئله

یکی از مباحث در دانش اصول فقه، مبحث اطلاق و تقييد است که نقش بسزایی در فرایند استنباط دارد. یکی از گزاره‌هایی که در این مبحث مطرح می‌شود، الفاظی است که از نگاه اصولی، واژه مطلق بر آنها اطلاق می‌شود. از جمله واژگانی که در این ساحت مورد بحث قرار می‌گیرد، نهاد نکره است. پوشیده نماند که از مدلول نکره‌ای که در سیاق نفی یا نهی واقع شده نیز در مبحث عام و خاص بحث می‌شود که این پژوهش، ناظر به آن مبحث نیست. بدیهی است که مقصود از این نهاد در گفتمان اصولی و ادبی متفاوت است. در مفهوم نکره اصولی، از جهت کلیت و جزئیت، سه نظریه عمده وجود دارد: برخی همچون محقق حائری یزدی<sup>۱</sup> انگاره جزئیت را مبرهن کرده و برخی همچون امام خمینی<sup>۲</sup> کلیت را مستدل نموده‌اند؛ محقق خراسانی<sup>۳</sup> ایده تفصیل را مطرح نموده و معتقد است: اگر نکره در سیاق اخبار واقع شود، مفهوم آن جزئی است و اگر در سیاق امر واقع شود، کلی است.

پژوهش پیش‌رو در ساختاری منطقی این‌گونه سامان می‌یابد: الف. شناسه‌شناسی نکره در اصطلاح دانش اصول فقه؛ ب. تبیین دیدگاه‌های ارائه‌شده در حوزه مفهوم‌شناسی نکره اصولی و نقد آرای مخالف نظریه محقق عراقی<sup>۴</sup> و حکیم<sup>۵</sup>؛ ج. تبیین نظریه صاحب فصول<sup>۶</sup> در مدلول نکره؛ د. تشریح مقصود مشهور عالمان اصولی از «فرد مردد»؛ ه. نقد تکبیرانگاری تنوین امثال واژه «رجل»؛ و. تبیین کاربری فقهی نزاع در مفهوم‌شناسی نکره اصولی در جستارهای فقهی، تا نقد مستدلی باشد بر بی‌ثمر دانستن این نزاع در دانش فقه و فرایند اجتهاد. با توجه به اینکه جست‌وجوهای انجام‌شده بیانگر این است که طرح این موضوع به‌نحو جامع در کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالات پیشینه پژوهشی ندارد، انجام این پژوهش ضرورت می‌یابد.

### ۱. شناسه‌شناسی نکره اصولی

نکره‌ای که مفهوم آن در دانش اصول فقه مورد نزاع میان عالمان امامیه واقع شده، دارای چهار شناسه است:

### ۱-۱. شناسهٔ یکم

نکره در این دانش، به حمل شائع، یعنی بیان مصادیق نکره است، مانند واژه «رجل» با تنوین، نه به حمل اولی یعنی لفظ نکره (ر.ک: مشکینی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۴۷۷)؛ چراکه این دانش لغت است که عهده‌دار مفهوم‌شناسی لفظ نکره است.

### ۲-۱. شناسهٔ دوم

نکره در مقابل اسم جنس است، نه در مقابل معرفه. معرفه اسمی است که یا خودش پذیرای «ال» بوده و «ال» آن را معرفه می‌کند، مانند واژه «رجل»، یا به معنای اسمی است که آن اسم، پذیرای «ال» است و «ال» آن را معرفه می‌نماید، مانند واژه «ذو» به معنای «صاحب». این معنای یکی از انواع قسم نخست محسوب می‌شود (ر.ک: سیوطی، ۱۴۲۲ق: ج ۱، ص ۸۱) و نکره در مقابل معرفه، هم شامل نکره در مقابل اسم جنس مُنْکَر می‌شود و هم نکره در مقابل اسم جنس، مانند «رجُلٌ جَاءَنِي لَا إِمْرَأَةَ»؛ مرد نزد من آمد نه زن (واژه «رجل» و «إمْرَأَةَ» اسم جنس مُنْکَر است) یا «جِئْنِي بِرَجُلٍ»؛ یک مرد نزد من بیآور (واژه «رجل» نکره در مقابل اسم جنس است)؛ زیرا معرفه‌ای که در مقابل این نکره است، هم شامل اسم جنس مُعَرَّف می‌شود و هم معارف دیگر (ر.ک: موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق: ج ۴، ص ۷۹۲). معمولاً معنای نخست در دانش اصول فقه و معنای دوم در دانش ادبیات عرب بررسی می‌شود.

### ۳-۱. شناسهٔ سوم

نکره بالمعنی الأخص است؛ یعنی اسم جنسی که تنوین تکبیر بر آن داخل شده است و افادهٔ وحدت کند، مانند «جَائِنِي رَجُلٌ لَا رَجَالِي»؛ یعنی یک مرد نزد من آمد نه دو مرد. بنابراین اسم جنسی که غیرمنصرف است (مانند «صفراء» و «حمراء») یا منصرف است ولی «لام» بر آن داخل شده (مانند «الإنسان» و «الحيوان») یا مبنی است (مانند «قبل» و «بعد») یا مُعَرَّب است ولی به سکون خوانده شده و تنوین بر آن داخل نشده است یا تنوین بر آن داخل شده ولی افادهٔ وحدت نمی‌کند (مانند تنوین «تمكُن» که دلالت می‌کند بر اینکه اسم، مُعَرَّب است، نه مَبْنِي یا غیر مُنْصَرَف) نکرهٔ اصولی محسوب نمی‌شود؛ زیرا





مقصود از نکره بالمعنی الأعم، غیر معرفه است و همه موارد بالا را دربر می‌گیرد، مگر نکره‌ای که «لام» بر آن داخل شده باشد. مانند «الإنسان» (ر.ک: محمدحسین اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ص ۱۶۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق: ج ۲، ص ۳۶۰).

#### ۱-۴. شناسه چهارم

غیرمصدر است، مانند واژه «رجل»؛ زیرا در مفهوم مصدر (مانند واژه «ذکری») نزاعی نیست، چون مصدر قطعاً دلالت بر حقیقت (ماهیت) می‌کند؛ به‌خاطر اینکه برای حقیقت وضع شده است (ر.ک: دسوقی، بی‌تا الف: ج ۱، ص ۵۵۸).

#### ۲. دیدگاه‌ها درباره مفهوم نکره اصولی

در مجموع، عالمان اصولی بزرگ سه دیدگاه عمده درباره مفهوم و موضوع له نکره از جهت کلیت و جزئیت ارائه کرده‌اند. در ادامه، این سه دیدگاه سنجیده می‌شود.

#### ۲-۱. دیدگاه جزئیت مطلقه

مشهور عالمان اصولی (ر.ک: حکیم، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۵۵۳؛ آل‌شیخ راضی، ۱۴۲۶ق: ج ۴، ص ۲۹۹) معتقدند مدلول نکره، به‌نحو مطلق، «فرد مردّد» است؛ در نتیجه، جزئی خواهد بود. از میان عالمان معاصر، محقق حائری یزدی<sup>۱</sup> همسو با استادشان محقق فشارکی<sup>۲</sup> و ایشان نیز به پیروی از استادشان، محقق میرزای شیرازی<sup>۳</sup> معتقد است مدلول نکره در «جاء رجل» و «جئنی برجل» یکسان است: در هر دو، جزئی حقیقی است که از آن به «فرد مردّد» تعبیر می‌شود (ر.ک: خرازی، ۱۴۲۲ق: ج ۴، ص ۲۷۴).

محقق حائری یزدی<sup>۱</sup> مدعای خود را این‌گونه مبرهن نموده است: جزئیت و کلیت از صفات معقول در ذهن است. اگر معنایی در ذهن قابلیت صدق بر افراد کثیره داشته باشد، کلی است؛ وگرنه جزئی است. جزئیت معنایی در ذهن نیز متوقف نیست بر اینکه با تمام تشخصات واقعی در ذهن تصور شده باشد. به همین خاطر، اگر انسان شَبَحی از دور دید و در اینکه زید است یا عمرو و بلکه انسان است یا غیر انسان، تردید کرد، این تردید آن شَبَح را از جزئی بودن خارج نمی‌کند.

بنابراین، اگر در قضیه «جاء رجل» صورت ذهنی «رجل» جزئی باشد، در قضیه «جئنی برجل» نیز صورت ذهنی «رجل» جزئی است؛ زیرا هیچ تفاوتی میان این دو «رجل» نیست، مگر اینکه تعیین در اولی واقعی است و در دومی، به انتخاب مکلف. اما اینکه وجود یافتن فرد مردّد در عالم خارج ممکن نیست - چون بدیهی است که یک شیء نمی تواند مردّد بین خودش و غیر خودش باشد - منافاتی با اعتبار فرد مردّد در ذهن ندارد؛ همان گونه که کسر مشاع در ذهن اعتبار می شود؛ با اینکه در خارج کسر مشاع وجود ندارد (ر.ک: حائری یزدی، ۱۴۱۸ق: ص ۲۳۳).

## ۲-۱-۱. تبیین نظریه محقق حائری یزدی

سنجش این نظریه بر فهم درست از بیان ایشان استوار است. به همین منظور از کلمات محقق اراکی بهره می جویم. او از شاگردان برتر محقق یزدی بوده و نظریه استاد را تقریر نموده و پذیرفته است.

نکره دو گونه استعمال می شود:

۱. در معنایی که در واقع، معین است. خود این معنا سه گونه است:

الف. نزد متکلم، معلوم است و او آن را از مخاطب پنهان می کند، مانند آیه شریفه «وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ» (قصص: ۲۰)؛

ب. نزد متکلم و مخاطب هر دو نامعلوم است، مانند اینکه فردی شبّحی را از دور دیده و نمی داند کدام یک از مصادیق رجل است؛

ج. نزد متکلم و مخاطب هر دو معلوم است و مقصود، پنهان نمودن بر شخص ثالث است. این معنا قابلیت صدق بدلی بر کثیرین دارد؛ یعنی صدق آن بر هر کدام از مصادیق به واسطه «او» (یا) عطف می شود. بنابراین معنای یکم، بدون اشکال، جزئی است.

۲. در معنایی که قابلیت صدق عرضی بر کثیرین دارد، مانند «جئنی برجل» که صدق آن بر هر کدام از مصادیق به واسطه «او» عطف می شود. به همین خاطر توهم شده که این معنا، کلی حقیقی است؛ بدین معنا که ماده نکره (رجل) دلالت بر طبیعت کلیه دارد و



تتوین، دلالت بر مفهوم وحدت می‌کند و مفهوم وحدت نیز کلی است و ضمیمه شدن کلی به کلی، کلی سومی را پدیدار می‌کند که دایره‌اش محدود است، مانند انسان زرد، نسبت به انسان.

ولی حق این است که نکره در هر دو صورت، در جزئی حقیقی استعمال می‌شود؛ زیرا کلی مفهومی است که قابلیت صدق عَرَضی بر کثیرین داشته باشد؛ چون کلیت به معنای سعه و جزئیت به معنای ضیق است و مفهومی که قابلیت صدق بدلی بر کثیرین دارد، ضیق است. نهایتش این است که آن فردِ مرَدِّد بین کثیرین است.

در مورد دوم («جِنئی برجل») نیز واژه «رجل» قابلیت صدق بدلی بر کثیرین دارد؛ چون معنای «رجل» در این مثال «رجل واحد» است؛ به گونه‌ای که اگر زید باشد، دیگر عمرو نیست و اگر عمرو باشد، دیگر زید نیست. در نتیجه، این معنا نیز جزئی است. صرف اینکه صورت ذهنی نکره‌ای که در سیاق اخبار واقع شده، در واقع و خارج، تشخص دارد ولی در صورت دوم که نکره در سیاق انشاء واقع شده، تشخص ندارد، موجب تفاوت میان این دو معنا نمی‌شود؛ زیرا جزئیت و کلیت از معقولات ذهنیه‌اند و در نتیجه، دخالت خارج در آنها معقول نیست. آری، تنها تفاوتی که میان این دو صورت وجود دارد، این است که تعیین در صورت نخست، واقعی است که همان حبیب نجار است؛ ولی در صورت دوم به انتخاب مکلف است (اراک، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۴).

## ۲-۱-۲. معناسناسی کلی و جزئی منطقی

نظر به اینکه سنجۀ کلی منطقی از نگاه محقق حائری یزدی رحمته‌الله صدق شمولی است نه بدلی، و خاستگاه این گزاره دانش منطق است، برای ارزیابی این دیدگاه باید از همین دانش بهره جست.

«صدق» بر دوگونه است:

۱. شمولی (عَرَضی، معی) که با «واو» عطف می‌شود: این و آن و ...؛

۲. بدلی (طولی) که با «اَو» عطف می‌شود: این یا آن ....

مقصود از واژه «صدق» در تعریف کلی و جزئی منطقی، صدق شمولی است. بنابراین شَبَحی که از دور دیده شده و جزئی حقیقی است، کلی قلمداد نمی‌شود تا تعریف کلی، مانع از اغیار نباشد؛ زیرا گرچه عقل صدق آن را بر زید، عمرو و مانند آن تجویز می‌کند ولی این صدق بدلی است (یعنی یا زید است یا عمرو یا شخص دیگری) نه شمولی (یعنی عقل تجویز نمی‌کند که زید و عمرو و مانند آن باشد). از این رو، نکره‌ای که از آن، یک فرد، به‌نحو بدلیت، قصد شده باشد، جزئی است نه کلی. اطلاق کلی بر آن مجاز است. این اطلاق یا بدین خاطر است که شیوع بدلی معنای نکره به‌منزله کلی‌ای که صادق بر کثیر است، تنزیل شده یا نکره بدون تنوین لحاظ شده است. بی‌گمان، نکره بدون تنوین کلی است نه جزئی، زیرا برای طبیعت کلیه مطلقه وضع شده است (ر.ک: یزدی، بی‌تا: ص ۳۰، ۳۱، ۴۸، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۸؛ محمدتقی اصفهانی، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۱۲۹).

بنابراین، جستارهای منطقی از آنچه محقق حائری یزدی رحمته‌الله بیان کرده (بر این پایه که شاخصه کلی منطقی صدق شمولی است نه بدلی) پشتیبانی می‌کند.

### ۲-۱-۳. نقد دیدگاه محقق شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمته‌الله

#### ۲-۱-۳-۱. نقد یکم

اگر مدلول نکره فرد مردّد باشد، لازمه‌اش این است که نکره بر افراد خارجی صدق نکند؛ زیرا افراد خارجی متعیّن‌اند نه مردّد بین افراد؛ درحالی‌که صدق آن بر مصادیق خارجی بدیهی است. افزون بر این، گاه مدلول نکره «کلی» است که قابلیت انطباق بر کثیرین دارد؛ آن در صورتی است که نکره متعلق «امر» قرار گیرد، مانند «جِنّی بَرَجَل»؛ یک مرد نزد من بیاور (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق: ص ۲۴۶).

#### ۲-۱-۳-۲. نقد دوم

اگر معنای نکره فرد مردّد باشد، لازمه‌اش این است که در مواردی که امر بر نکره وارد شده باشد، امثال امر ممتنع باشد؛ زیرا مکلف قادر به ایجاد فرد مردّد نیست. این در حالی است که عدم امتناع امثال بدیهی است.

### ۲-۱-۳. نقد سوم

لازمه فرد مردّد بودن این است که در مواردی که نکره در سیاق اخبار واقع شود، خبر کاذب باشد؛ زیرا فرد مردّد قابل رؤیت نیست. حال آنکه صدق آن بدیهی است.

### ۲-۱-۴. نقد چهارم

اگر معنای نکره فرد مردّد باشد، لازمه اش این است که در مواردی که نکره بر فرد خارجی حمل شده (مانند «زیدٌ رجلٌ») یا فرد خارجی بر نکره حمل شده یا حمل صحیح نباشد؛ زیرا حمل یا نیازمند اتحاد است (ولی بین «زید» خارج معین و فرد مردّد هیچ اتحادی نیست) یا مجازگویی (درحالی که حمل صحیح بوده بدون اینکه مجازگویی صورت گرفته باشد) (ر.ک: مشکینی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۴۸۴).

### ۲-۱-۵. نقد پنجم

تردّد در آنچه در خارج موجود است، معقول نیست؛ چراکه تردّد به معنای جهل است و جهل از صفات نفس (ر.ک: ایروانی نجفی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۳۱۲). صفات نفس، همچون شجاعت و سماحت، در مقابل صفات ماده قرار دارد (ر.ک: همو، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ص ۲۱۱). به دیگر سخن، فرد مردّد در خارج وجود ندارد تا حکم به آن تعلق یابد (ر.ک: همان: ج ۱، ص ۱۱۸).

### ۲-۱-۶. نقد ششم

متبادر از مدلول نکره، به تعدد دالّ و مدلول، کلی است و عبارت است از طبیعت مقید به وحدت - به معنای حرفی و حمل شائع، نه اسمی - مطلقاً؛ چه در سیاق اخبار واقع شود، مانند «جاء رجلٌ» و چه انشاء، مانند «جئنی برجلٍ». دالّ یکم «رجلٌ» است که دلالت بر طبیعت می کند و دالّ دوم تنوین است که دلالت بر وحدت دارد. اما جزئیتی که از نکره در سیاق اخبار، مانند «جاء رجلٌ»، استفاده می شود، براساس قرینه خارجیّه «جائنی» است؛ چراکه اسناد صدور آمدن به رجل کلی، ممتنع است (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۳۲۴؛ همو، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۳۳۱؛ همو، ۱۴۲۳ق: ج ۲، ص ۲۷۰). بعید نیست که اخذ





مصادق وحدت در معنای نکره، تعبیر دیگری از اخذ وحدت به عنوان بیانگر تعداد مصادیق باشد. این دیدگاه را محقق عراقی رحمته الله و حکیم رحمته الله برگزیده‌اند.

#### ۲-۱-۳-۷. نقد هفتم

بین دو حیثیت وجود ذهنی خلط صورت گرفته است. وجود ذهنی یک حیثیت موضوعی دارد که در ذهن تصور شده است. در این صورت، طبق قاعده تشخیص، جزئی خواهد بود؛ زیرا قاعده تشخیص بر این دلالت دارد که شیء تا تشخیص نیابد و جزئی نشود، موجود نمی‌شود؛ چه در ذهن و چه در خارج. بنابراین تا صورت ذهنی رَجُل جزئی نشود، در ذهن موجود نمی‌شود. وجود ذهنی حیثیت طریقی هم دارد؛ یعنی حکایت‌گری از خارج، که از این نظر کلی است؛ زیرا قابلیت صدق بر افراد زیادی دارد. جزئیت از حیث نخست با کلیت از حیث دوم منافاتی ندارد، وگرنه کلی هیچ مصادقی ندارد؛ زیرا هر کلی به اعتبار وجود ذهنی، طبق قاعده تشخیص، جزئی خواهد بود. صورت ذهنی «رَجُل» هم، از حیث دوم، کلی است. شَبیح مردّد نیز جزئی حقیقی است و توهم کلیت آن می‌شود (ر.ک: سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ص ۶۹۸).

#### ۲-۱-۳-۷-۱. اشکال بر نقد هفتم

از نظر نگارنده، نقد مذکور وارد نیست؛ زیرا در عبارت محقق حائری یزدی رحمته الله هیچ اثری از قاعده تشخیص وجود ندارد (ر.ک: حائری یزدی، ۱۴۱۸ق: ص ۲۳۳). بنابراین، استناد این قاعده به وی فاقد دلیل است.

#### ۲-۲. دیدگاه کلیت مطلقه

برگزینندگان دیدگاه دوم اختلاف نظرهایی در مفهوم نکره دارند که بدین شرح است:

#### ۲-۲-۱. دیدگاه محقق غروی اصفهانی رحمته الله

مدلول نکره طبیعتی است که مقید به فرد معینی نشده و حصّه نامیده می‌شود (حصّه طبیعتی است که همراه با قیدی لحاظ شده که دایره آن را مضیق می‌کند ولی آن را جزئی





نمیکند)؛ یعنی گرچه ذاتاً طبیعت رجل نه مقید به قیدی است و نه غیرمقید؛ ولی در نکره، در مرحلهٔ اسناد (چه به نحو اخبار باشد و چه به نحو انشاء) به نحو غیرمقید به قیدی که آن را مُتَعَيِّن می‌کند، لحاظ شده است. بنابراین گرچه «رجل» در «جائنی رجل» (مردی نزد من آمد) در واقع، معین است، ولی در مرحلهٔ اسناد، غیرمعین است. در نتیجه، همچون «رجل» در «جئنی برجل» (مردی را نزد من بیاور) خواهد بود که در مرحلهٔ طلب، غیرمعین است. همچنین، معنای نکره، طبیعت مقید به مفهوم وحدت، که محقق خراسانی رحمته الله علیه آن را به روشنی بیان کرده، نیست (ر.ک: غروی اصفهانی، ۱۴۲۹ق: ج ۲، ص ۴۹۵).

تفاوت بین عدم تعین در طبیعی «رجل» و عدم تعین در رجل نکره نیز عبارت است از اینکه عدم تعین در طبیعی رجل به واسطهٔ عدم لحاظ عدم تعین است و عدم تعین در رجل نکره، به لحاظ عدم تعین است (ر.ک: همو، ۱۴۱۸ق: ج ۳، ص ۳۳۶). بین عدم لحاظ و لحاظ عدم، از منظر دانش منطقی، تفاوت وجود دارد. عدم لحاظ، قضیهٔ سالبهٔ محصّلةٔ المحمول است که سلب الحمل است (مانند زید عالم نیست) و لحاظ عدم، قضیهٔ موجبهٔ معدولةٔ المحمول است که حمل السلب است (مانند زید، غیرعالم است). البته محقق غروی اصفهانی رحمته الله علیه در هیچ‌یک از دو کتاب اصولی و فقهی فوق، دلیلی بر نظریهٔ خویش اقامه ننموده است.

## ۲-۲-۲. دیدگاه محقق بروجردی رحمته الله علیه و محقق مشکینی رحمته الله علیه

مدلول نکره عبارت است طبیعت مقید به مفهوم وحدت، مطلقاً؛ چه متعلق اخبار واقع شود و چه انشاء (ر.ک: بروجردی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ص ۵۸۳). به باور محقق مشکینی رحمته الله علیه، معنای نکره حصهٔ کلیه است، با این تفاوت که:

۱. اگر نکره بعد از اوامر، نواهی و مانند آن واقع شود، مانند جئنی برجل (مردی نزد من بیاور)، نکره بر کلی بودنش باقی می‌ماند؛

۲. اگر نکره در سیاق اخبار واقع شود، مانند جائنی رجل (مردی نزد من آمد)، یا در سیاق استفهام واقع شود، مانند أئی رجل جائک؟ (کدام مرد نزد تو آمد؟)، نکره از کلیت خارج می‌شود.

در صورت نخست، در فردی که نزد متکلم معین است، متعین می‌شود و در صورت دوم، در فردی که نزد مخاطب، معین است، متعین می‌شود. ولی آنچه بر تعین دلالت دارد، لفظ نکره یعنی مجموع اسم جنس و تئوین نیست؛ بلکه قرینه خارجی است؛ یعنی اخبار در صورت نخست و پرسش در صورت دوم (ر.ک: مشکینی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۴۸۱).

## ۲-۳. دیدگاه تفصیل بین سیاق اخبار و امر

### ۲-۳-۱. بیان دیدگاه

محقق خراسانی رحمته الله علیه در مفهوم نکره بین سیاق اخبار و امر قائل به تفصیل شده است:

الف. مدلول نکره در سیاق اخبار: فردی است که در واقع، معین و نزد مخاطب، مجهول است، مانند واژه «رجل» در آیه شریفه «وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ» (قصص: ۲۰). در نتیجه، معنای نکره جزئی حقیقی خواهد بود (ر.ک: فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق: ج ۲، ص ۳۶۱)، به قرینه اسناد آمدن به «رجل»؛ چراکه اسناد آمدن به رجل کلی، ممتنع است (ر.ک: ایروانی نجفی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۳۱۱؛ امام خمینی، ۱۴۲۳ق: ج ۲، ص ۲۷۰). محقق قمی رحمته الله علیه واژه «رجل» را در آیه شریفه فوق مجمل دانسته است؛ چراکه خداوند مصداق معینی را اراده نموده که نزد مخاطب نامعلوم است و منشأ اصلی این اجمال، مشترک معنوی بودن کلمه «رجل» است (ر.ک: قمی، ۱۴۳۰ق: ج ۲، ص ۱۹۷).

ب) مدلول نکره در سیاق امر: حصه کلیه است که قابلیت انطباق بر کثیرین دارد. حصه، طبیعت مقید به قید مفهوم وحدت است؛ به گونه‌ای که تقیید داخل است ولی قید خارج است (ر.ک: مشکینی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۴۸۳)، مانند واژه «رجل» در «جئنی برجل»، در نتیجه، معنای نکره کلی خواهد بود؛ زیرا طبیعت و مفهوم وحدت، هر دو کلی‌اند و ضمیمه شدن کلی به کلی، موجب جزئی شدن نمی‌شود و تنها اجمالاً دایره‌اش مضیق می‌شود (ر.ک: قوچانی، ۱۴۳۰ق: ج ۱، ص ۵۳۱). بنابراین مصداق «رجل» قبل از تقیید به مفهوم وحدت، هر یک یک، هر دو دو، هر سه سه و ... است؛ ولی بعد از تقیید به مفهوم وحدت، هر یک یکی از افراد رجل خواهد بود (ر.ک: ایروانی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۳۱۲).

محقق عراقی رحمته الله علیه سه ویژگی برای طبیعت مقید به عنوان واحد ذکر نموده است:





۱. انطباق طبیعت مقیّد به عنوان واحد بر افرادش عَرَضی است؛

۲. اگر مکلف در مقام امتثال در یک دفعه ده فرد از طبیعت را اتیان کند، امتثال تکلیف با تمام ده فرد تحقق می‌یابد؛

۳. خصوصیات خارج از مطلوب و از لوازم مطلوب مولاست. در نتیجه، اگر مکلف در مقام امتثال خصوصیت را قصد کند، تشریح در قصد نموده است؛ زیرا فرض این است که خصوصیات، خارج از مطلوب مولا بوده است (عراقی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۵۶۶).

۲-۳-۲. نقد دیدگاه محقق خراسانی رحمته الله علیه

نقد یکم:

صغری: اگر مفهوم مفهوم وحدت، در مدلول نکره اخذ شود، لازمه‌اش این است که نکره، به‌نحو شمولیت (عَرَضیه و استغراقیت) قابلیت انطباق بر افراد قلیله و کثیره داشته باشد؛

کبری: و اللازم باطل بالوجدان؛ زیرا دلالت نکره بر افراد و مصادیق به‌نحو بدلیت است؛

نتیجه: فالملزوم مثله؛ بنابراین مفهوم مفهوم وحدت در مدلول نکره اخذ نشده است.

دلیل بر ملازمه در صغری این است که عنوان واحد نیز عنوان کلی است، و همچون اسماء دیگر اجناس، به‌نحو عَرَضیت، قابلیت انطباق بر افراد قلیله و کثیره دارد؛ زیرا بر هر فردی، عنوان أحدالافراد، به‌نحو عَرَضیت صادق است (ر.ک: حکیم، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۵۵۳؛ عراقی، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۴۹۷؛ همو، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۵۶۶).

پاسخ محقق شهید صدر رحمته الله علیه به نقد یکم:

«واحد» سه گونه است و در دو دسته جای می‌گیرد:

الف. واحدِ ثبوتی و در عالم ثبوت (که دارای دو قسم است):

الف / ۱. واحد بشرط شیء: که در ضمن هر کثیر وجود دارد، زیرا هر کثیر

ساخته‌شده از چند واحد است. منظور از واژه «واحد» در «العددُ مُرْکَبٌ مِنْ أَحَادٍ»

نیز همین قسم است. این معنای از واحد، خود اسم جنس است و مفهومی است کلی که صلاحیت شمولیت دارد و ادات عموم شمولی (استغراقی) بر آن داخل می‌شود، مانند «أَكْرِمَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ». مقصود از قید وحدت این قسم از واحد نیست.

الف/۲. واحد بشرط لا: یعنی واحد بشرط عدم الزائد، مانند «أَكْرِمَ فَرْدًا وَاحِدًا فَقَط» (یک فرد را فقط گرامی بدار). در این صورت، اطلاق شمولی محال است؛ زیرا اطلاق شمولی، برخلاف واحد بشرط عدم الزائد است و فرض این است که مکلف امر شده به اکرام فرد واحد، نه تمام افراد. بنابراین اگر مکلف دو فرد را اکرام نمود، امثال تکلیف نموده است. مقصود از قید وحدت این قسم از واحد نیز نیست.

ب. واحد لا بشرط اثباتی و در عالم اثبات: که مربوط به مقام بیان و کلام متکلم است، نه در نفس الأمر و واقع. در نتیجه، اگر مولا بگوید «أَكْرِمَ رَجُلًا»، و عبد در آن واحد دو مرد را اکرام نماید، امثال کرده است؛ برخلاف قسم پیشین. این قسم از واحد فقط بر یک فرد صادق است ولی منافاتی با صدق طبیعت مقید به وحدت در واقع بر واحدهای دیگر ندارد. مقصود از قید وحدت همین قسم از واحد است (ر.ک: صدر، ۱۴۳۳ق الف: الجزء الرابع من القسم الأول، ص ۵۰۳؛ همو، ۱۴۳۳ق ب: ج ۳، ص ۴۳۳).

ایراد بر پاسخ محقق شهید صدر<sup>ره</sup>

از سویی جعل این امور سه‌گانه برای مفهوم واحد خالی از اشکال نیست؛ چراکه واژه واحد یک معنا بیشتر ندارد. از سوی دیگر، ثبوتاً، تصویر این اعتبارات سه‌گانه در مدلول تصویری، مشکل است (همان، ص ۴۳۴). ضمن اینکه پاسخ مزبور مدعایی بیش نیست و دلیلی برای آن ارائه نشده است.

نقد دوم:

مفهوم نکره حصه کلیه است، مطلقاً؛ چه در سیاق انشاء واقع شود و چه در سیاق اخبار.



### نقد سوم:

تعیّن در معنای نخست، مستفاد از نکره نیست؛ زیرا نکره اسم جنسی است دارای تنوین؛ و هیچ‌کدام از این دو دلالت بر تعین نمی‌کنند. از قرینهٔ خارجیّه، یعنی اخبار به آمدن نیز استفاده می‌شود؛ چراکه اسناد آمدن به فرد غیرمعین محال است.

### نقد چهارم:

عدم تعین به مخاطب اختصاص ندارد. گاهی مقصود از نکره فردی است که نزد متکلم مجهول است، ولی نزد مخاطب متعین؛ مانند «أَيُّ رَجُلٍ جَائِكُ؟» (کدام مرد نزد تو آمد؟) (ر.ک: مشکینی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۴۸۲ و ۴۸۳).

### نقد پنجم:

متبادر از مدلول نکره به تعدّد دالّ و مدلول، کلی است. شرح آن در «نقد ششم بر نظریهٔ محقق حائری یزدی رحمته» گذشت (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ص ۳۲۴؛ همو، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۳۳۱؛ همو، ۱۴۲۳ق: ج ۲، ص ۲۷۰).

## ۲-۴. داوری و نظریهٔ برگزیده

به نظر نگارنده، مدلول نکره به حمل شائع جزئی است و به تعدّد دالّ و مدلول دلالت دارد بر طبیعت مقید به فرد غیرمعین، که قابلیت صدق بدلی بر افراد کثیرین دارد. دالّ یکم، مدخول تنوین است که عبارت است اسم جنس، و دلالت دارد بر ماهیت مبهمهٔ مهمله؛ دالّ دوم نیز تنوین است که دلالت دارد بر فرد غیرمعین. دلیل این مطلب نیز تبادر است و معنای مذکور، به مقتضای صدق بدلی، جزئی منطقی محسوب می‌شود.

## ۳. تبیین نظریهٔ صاحب فصول رحمته در مدلول نکره

برخی از شارحان کفایة الأصول، نظریهٔ «فرد مردّد» (با تفسیری که محقق خراسانی رحمته از آن ارائه نموده است) را در پاورقی کفایة الأصول (چاپ آل البيت رحمته) به صاحب فصول رحمته نسبت داده‌اند (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق: ص ۲۴۶؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق: ج ۲، ص ۳۶۲؛ اعتمادی

تبریزی، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ص ۲۷۸). محقق قوچانی<sup>ع</sup>، از شاگردان برتر محقق خراسانی<sup>ع</sup>، نیز بر این باور است که از نگاه صاحب فصول<sup>ع</sup>، معنای نکره، واقعی جز تردید ندارد: «و لا یخفی أنّ التردید حیثئذ معتبر فی واقعہ فلا واقع له غیر التردید»؛ «كما هو الظاهر من الفصول<sup>ع</sup> بقوله: "فتقییده تردیدی لا تعینی"» (قوچانی، ۱۴۳۰ق: ج ۱، ص ۵۳۱ و ۵۳۲). باوجود این، چنین برداشتی از عبارت «مدلولها فرد من الجنس لا بعینه»، که در کلام صاحب فصول<sup>ع</sup> آمده، ناصواب است. چراکه مقصود از تردید در عبارت «فتقییده تقیید تردیدی لا تعینی»، به قرینه مقابله، تقیید به فرد معین است. صدر کلام ایشان نیز صراحت دارد در اینکه مدلول نکره از منظر وی، فرد غیرمعین است نه «فرد مردد»، به معنایی که در کفایة الأصول تقریر شده است: «و مدلولها فرد من الجنس لا بعینه بمعنی أنّ شیئاً من الخصوصیات غیر معتبر فیہ علی التعین فیصحّ أن یجتمع مع کلّ تعین لا أن عدم التعین معتبر فیہ فلا یجتمع مع تعین» (محمدحسین اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ص ۱۶۳).

#### ۴. مقصود مشهور عالمان اصولی از «فرد مردد»

به باور محقق عراقی<sup>ع</sup> و حکیم<sup>ع</sup>، منظور مشهور عالمان اصولی از «فرد مردد» این است که مفهوم نکره ماهیتی است که تنها صلاحیت انطباق به نحو بدلیت بر یکی از افراد دارد. همچنین، واژه وحدتی که به عنوان قید در معنای نکره اخذ شده، به تعداد مصادیق اشاره دارد (ر.ک: حکیم، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۵۵۳)؛ یعنی عنوان واحد بیانگر تعداد آن تشخص است و قید طبیعت نیست، زیرا اگر قید باشد، لازمه اش این است که انطباق نکره بر افراد آن عَرَضی باشد نه بدلی. به همین جهت، از معنای نکره به فرد مُنتشر تعبیر می شود؛ زیرا تشخص در مفهوم نکره اخذ شده فرد است و از جهت عدم تعیین تشخص و صلاحیت انطباق بدلی بر هر کدام از مصادیق معین، منتشر است: در مقابل اسم جنس، که به نحو عَرَضی، قابلیت صدق بر افراد کثیره دارد.

محقق عراقی<sup>ع</sup> سه ویژگی برای معنای مذکور تقریر نموده است:

۱. انطباق طبیعت مقید به تشخص بر افرادش، بدلی خواهد بود؛





۲. اگر مکلف در مقام امتثال در یک دفعه ده فرد از طبیعت را اتیان کند، امتثال تکلیف با یکی از آن افراد تحقق می‌یابد؛

۳. تمام خصوصیات داخل در مطلوب مولایند: در نتیجه، اگر مکلف در مقام امتثال، خصوصیت را قصد کند، نه تنها تشریح در قصد نموده، بلکه به واسطه آن قصد، تقرب نیز حاصل می‌شود؛ زیرا فرض این است که تمام خصوصیات داخل در مطلوب مولا بوده‌اند. از این معنا به فرد منتشر تعبیر می‌شود؛ زیرا به ملاحظه اینکه تشخیص در مفهوم نکره اخذ شده، فرد است و به اعتبار عدم تعیین تشخیص، منتشر است و قابلیت صدق بدلی بر کثیرین دارد (عراقی، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۴۹۷ و ۴۹۸؛ همو، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۵۶۵ و ۵۶۶).

## ۵. معناسناسی تنوین تمکین و تنکیر

تعبیر تنکیر در مورد تنوین واژه «رجل»، که از سوی مشهور عالمان اصولی امامیه ابراز شده، تسامح دارد و جستارهای ادبی بر ناصوابی آن گواهی می‌دهند:

تنوین بر ده گونه است: تمکین (تمکُن، امکنیه و صرف)، تنکیر، مقابله، عَوْض (تعویض)، ترنُّم، غالی، ضرورت در مُنادی، ضرورت در غیرمنصرف، شادّ و حکایت (سیوطی، بی تا: ج ۲، ص ۱۱۰؛ ابن هشام انصاری، ۱۳۶۷: ج ۱، ص ۴۴۹).

### ۵-۱. تنوین تمکین

این گونه از تنوین به اسم مُعَرَّب و منصرف ملحق می‌شود تا بفهماند بر اصل خود باقی است و شباهت به حرف نیافته است تا مبنی شود، و شباهت به فعل نیافته تا غیرمنصرف شود، مانند تنوین «رجل» (ر.ک: ابن هشام انصاری، همان). بنابر نظریه صحیح‌تر، در دو مورد استعمال می‌شود: ۱. اسماء منصرف، مانند واژه «رجل»؛ ۲. اسماء غیرمنصرفی که نکره شده باشند، مانند واژه «ابراهیم» در عبارت «رُبَّ اِبْرَاهِيمَ لَاقِيْتُ» (چه بسیار ابراهیمی که من ملاقات کردم) (مهدی، بی تا: ج ۲، ص ۱۲۳۲).

### ۵-۲. تنوین تنکیر

این گونه از تنوین به برخی از اسماء مبنی ملحق می‌شود تا بیانگر فرق بین حالت معرفه با



حالت نکره آنها باشد. تنوین تنکیر دو استعمال دارد: ۱. سماعی: که به اسم فعل مُلَحَق می‌شود، مانند واژه «صَه» با تنوین؛ ۲. قیاسی: اسماء عَلمِ مختوم به «ویه»، مانند واژه «سیبویه» با تنوین.

### ۵-۳. نوع تنوین واژه «رجل»

ابن هشام می‌گوید: تنوین امثال «رجل»، که مُعَرَّب‌اند، تنوین تمکین است نه تنکیر؛ زیرا: صغری: اگر تنوین امثال «رجل» تنکیر باشد، لازمه‌اش این است که اگر برای شخصی عَلمِ گردد، تنوین آن زائل گردد؛ زیرا دیگر نکره نیست؛ کبری: و الا لازم باطل؛ زیرا تنوین امثال رجل مطلقاً زائل نمی‌شود، چه نکره باشند و چه با عَلمِ شدن برای کسی معرفه گردند؛

نتیجه: فالملزوم مثله. بنابراین تنوین امثال «رجل» تنکیر نیست (ر.ک: ابن هشام انصاری، ۱۳۶۷: ج ۱، ص ۴۴۹؛ دسوقی، بی‌تا: ج ۲، ص ۳). علت زوال تنوین از امثال «الرجل» نیز تنکیر بودن تنوین نیست؛ بلکه تضاد بین تنوین و لام تعریف است؛ همان‌گونه که اگر لام تعریف بر واژه «حَسَن» باشد، که برای مردی عَلمِ شده، داخل شود، بالإجماع، تنوین آن زائل می‌شود؛ درحالی‌که بی‌گمان، تنوین «حَسَن» تنکیر نیست (ر.ک: ابن حاجب، بی‌تا: ج ۲، ص ۲۷۲).

البته، محقق رضی علیه السلام می‌گوید: «من در اینکه یک تنوین هم برای تمکین باشد و هم برای تنکیر، منعی نمی‌بینم؛ زیرا گاهی یک حرف دو فائده دارد، مانند «الف» در «مُسْلِمَانٍ» و «واو» در «مُسْلِمُونَ» که هم مفید تثنیه و جمع بودن است و هم مرفوع بودن این دو کلمه. بنابراین تنوین در «رجل» مفید تنکیر نیز هست و اگر واژه «رجل» برای فردی عَلمِ شد، ممحّض در تمکن خواهد شد (ر.ک: رضی الدین استرآبادی، ۱۳۸۴: ج ۱، ص ۴۵). بدیهی است این گفته نیز تعبیر تنوین تنکیر را در مورد «رجل» با مصطلح دانش ادبیات عرب نمی‌تواند مطابق کند و تسامح در آن را برطرف نماید؛ چراکه از یک سو، تنوین تنکیر در هیچ کدام از استعمالات قیاسی و سماعی، که شرح آنها گذشت، مُندرج نیست و از سوی دیگر، اشکالات گذشته بر آن وارد است.



از این رو، به تصریح برخی از اصول‌پژوهان نیز مقصود از تنوین تنکیر در مورد امثال رجل، تنوینی است که دلالت بر وحدت می‌کند. مقصود از تنوین تمکن نیز تنوینی است که دلالت بر وحدت نمی‌کند. هر دو مورد برخلاف اصطلاح ادیبان است (حائری، ۱۹۹۱م: ص ۱۰۵ و ۱۰۶).

## ۶. کاربست فقهی مفهوم‌شناسی نکره اصولی

دیدگاه‌های متفاوتی درباره مفهوم نکره اصولی ارائه، و نقد و بررسی آنها نیز انجام شد. پرسش اساسی در اینجا این است که آیا نزاع در مفهوم‌شناسی نکره، واجد کاربست فقهی نیز هست و ثمره عملی و فقهی هم دارد یا صرفاً بحثی علمی است؟ کاوش نگارنده در کتاب‌های اصولی بزرگان امامیه نشان داد که آنان نفیاً و اثباتاً متعرض ثمره فقهی مبحث مزبور نشده‌اند. تنها پاسخی که در این باره یافت شد، نگرش منفی محقق بروجردی<sup>۱</sup> است. به‌باور او، نزاع مزبور ثمره عملی و فقهی ندارد (بروجردی، ۱۴۲۸ق: ج ۱، ص ۵۳۳)؛ ولی به نظر می‌رسد بحث از امکان و عدم امکان تحقق فرد مردّد و قابلیت و عدم قابلیت تعلق احکام به آن در مبحث علم اجمالی و واجب تخییری دارای کاربست اصولی است. همچنین، ثمره عملی و فقهی نزاع در مفهوم‌شناسی نکره در باب معاملات آشکار می‌شود؛ آنجا که متعاملین واژه نکره‌ای را معاوضه - اعم از بیع و غیر بیع - کنند. در این صورت، اگر همچون محقق حائری یزدی<sup>۲</sup> معتقد شدیم به اینکه مفهوم نکره فرد مردّد است، معاوضه مزبور باطل خواهد بود؛ چون تحقق فرد مردّد در خارج محال است. یکی از مصادیق روشن کاربست فقهی مزبور در مسئله «بیع صاع صبره»، با این شرح است:

اگر بائع گفت: «بعث صاعاً من الصبرة» و در مقصود وی شک کردیم، به‌نحو شبهه حکمیه است (که ناشی از شبهه در تعیین ظهور لفظ است). بعد از فراغ از اینکه آنچه لفظ در آن ظهور دارد اراده شده است، مراد معلوم می‌شود. بنابراین شک در مراد ناشی از شک در ظهور است (به گونه‌ای که اگر علم به ظهور حاصل شود، دیگر شکی نسبت به مقصود باقی نمی‌ماند)، نه در شبهه موضوعیه، یعنی تعیین مراد متعاملین (شهیدی تبریزی، ۱۴۲۸ق: ج ۳، ص ۴۷۵ و ۴۷۶).

سه صورت برای بیع مزبور قابل تصویر است. هرکدام از این صورت‌ها آثار ویژه خود را دارند:

۱. بیع به نحو اشاعه باشد: در این صورت، معامله صحیح است؛ مانند اینکه مشتری یک من از گندم موجود در خارج را می‌خرد، بدون اینکه نسبت یک من را به مجموع آن گندم‌ها بداند؛ چون مقدار مجموع آن گندم‌ها را نمی‌داند؛

۲. بیع به نحو کلی فی المعین باشد: یعنی کلی‌ای که نسبت به خارج داده می‌شود: در این صورت نیز معامله صحیح است؛ زیرا چنین معاملاتی بین عقلا متعارف است. معنای کلی بودن این است که تمام خصوصیات و تشخصات در افراد صاع‌ها، مملوک بایع بوده و ملکیت مشتری منتقل نشده است. به همین خاطر، مشتری حق مطالبه حصه معینه از صاع‌ها را ندارد؛ زیرا بایع در پاسخ خواهد گفت: «یک صاع از گندم‌ها خریدی، نه فلان صاع معین را.»؛

۳. بیع به نحو فرد مردد باشد: یعنی مبیع فرد غیرمعین و نکره مردد بین افراد است. در این صورت معامله باطل خواهد بود؛ زیرا فرد مردد وجود خارجی ندارد، چون طبق قاعده تشخص، شیء تا تشخص نیابد و جزئی نشود، موجود نمی‌شود؛ چه در ذهن و چه در خارج. بنابراین، تحقق مبیع ممتنع است. در نتیجه معامله باطل است (خوئی، ۱۴۳۰ق: ج ۲، ص ۳۸۸-۳۹۲).

تفاوت بین فرد مردد و کلی فی المعین، همان تفاوت بین کلی طبیعی (ماهیت مقید به وحدت و فرد منتشر (فرد مردد)) است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق: ج ۱، ص ۴۳۰)؛ یعنی در فرد مردد، مبیع جزئی حقیقی است؛ ولی در کلی فی المعین، مبیع کلی است (انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ص ۲۵۴).

شیخ اعظم رحمته الله علیه می‌گوید: مقتضای وضع در «صاعاً من الصبرة» فرد منتشر (مردد) است و بر بطلان چنین معامله‌ای اجماع شده است (همان، ص ۲۵۸). وجه ظهور و مقتضای وضع «صاعاً من الصبرة» در فرد منتشر (مردد) عبارت است از اینکه واژه «صاعاً» اسم جنس است و به واسطه تنوینی که ظهور در تکثیر دارد (همچون «رجل» با





تتوین)، ظهور در فردِ مُنتَشِر دارد و برای فردِ مُنتَشِر وضع شده است (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸ق: ج ۳، ص ۳۳۶؛ همدانی، ۱۴۲۰ق: ص ۴۰۰). بدیهی است اگر مدلول نکره فردِ مُنتَشِر (مردّد) باشد که جزئی حقیقی است، بیع مزبور باطل خواهد بود؛ زیرا مصداق فردِ مردّد هیچ واقعیتهایی ندارد؛ نه در خارج و نه در عقل و ذهن. این مصداق قابل تصور هم نیست؛ چه رسد به اینکه بخواهد مورد نقل و انتقال قرا گیرد. هرچند به نحو انشاء (امام خمینی، ۱۴۳۰ق: ج ۳، ص ۴۱۴).

همچنین، مردّد ذاتاً محال است؛ چون ذاتاً و وجوداً فاقد وجود است. در نتیجه، هیچ صفتی، خواه حقیقی باشد و خواه اعتباری، نمی تواند به آن تعلق گیرد؛ زیرا تقوّم صفت تعلیقیه، به طرف آن است و زمانی که طرف مقابل آن محال باشد، تحقق آن صفت معقول نخواهد بود. علاوه بر اینکه تعلق صفت به شیء مردّد، مستلزم امر محالی است به نام تردّد معین یا تعین مردّد و هردو حُلف و خلاف فرض اند (غروی اصفهانی، ۱۴۲۹ق: ج ۲، ص ۲۷۱ و ۲۷۲).

ولی اگر موضوع له نکره کلی باشد، بیع کلی فی المعین خواهد شد و چنین معامله ای (به همان بیانی که گذشت (خوئی، ۱۴۳۰ق: ج ۲، ص ۳۹۱)) صحیح است. وی در ادامه، مقتضای معنای عرفی را اشاعه، و سپس با واژه «لکن» استدراک نموده و می گوید: «انصاف این است که عرف بیع مذکور را معامله کلی قلمداد می کند و بایع را صاحب خیار در تعیین می داند. این امر نشانه این است که فهم عرف معامله کلی است» (انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ص ۲۵۸). محقق غروی اصفهانی رحمته الله علیه در استظهار عرفی اشاعه از واژه «صاع» می گوید: «واژه صاع ظهور دارد در اینکه بعنوانه و ذاتاً مبیع واقع شده باشد، نه به عنوان معرّف و مُشیر به کسر مُشاع» (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸ق: ج ۳، ص ۳۳۷). محقق ایروانی رحمته الله علیه نیز استظهار مزبور را هم از جهت لغت، خلاف ظاهر واژه «صاع» دانسته و هم از جهت عرف (ر.ک: ایروانی، ۱۴۰۶ق: ج ۱، ص ۲۰۳). محقق شهیدی رحمته الله علیه استدراک شیخ اعظم رحمته الله علیه را ناظر به ناصوابی وضع نکره برای فردِ مُنتَشِر دانسته (شهیدی، ۱۴۲۸ق: ج ۳، ص ۴۷۸) که گفته متینی است. بنابراین نزاع در مفهوم شناسی نکره، به مثابه مسئله ای اصولی، واجد کاربرست فقهی است و بحث علمی صرف نیست.

## نتیجه‌گیری

نتایج و نوآوری‌های پژوهش پیش‌رو بدین شرح است:

۱. واکاوی شناسه‌های نکره در گفتمان اصولی؛ این واکاوی مانع از یکسان‌انگاری نکره در این گفتمان با نکره در اصطلاح دانش لغت و ادبیات عرب می‌شود. شناسه نکره اصولی نیز عبارت شد از: الف. نکره به‌حمل شائع، یعنی مصداق نکره، همچون واژه رجل با تنوین؛ ب. نکره در مقابل اسم جنس؛ ج. نکره بمعنی الأخص؛ د. نکره غیرمصدر.
۲. تبیین اندیشه‌های مطرح‌شده درباره مفهوم‌شناسی نکره اصولی و اثبات نظریه مختار و نقد مستدل دیدگاه‌های رقیب؛

۳. تشریح نظریه صاحب فصول<sup>۱</sup> درباره مدلول نکره؛

۴. تبیین مقصود مشهور از «فرد مردد» در مدلول نکره؛

۵. اثبات نادرستی تعبیر تنکیر از سوی برخی از عالمان اصولی در مورد تنوین امثال واژه «رجل» و تبیین معنای تنوین تنکیر در جستارهای ادبی؛
۶. ارائه کاربست فقهی نزاع در مفهوم‌شناسی نکره اصولی در قالب یکی از مصادیق روشن آن: مسئله معروف صاع صبره.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## کتابنامه

\* قرآن کریم.

۱. ابن حاجب، عثمان بن عمر (بی تا)، الإيضاح فی شرح المفصل، به تحقیق ابراهیم محمد عبدالله، دمشق، دار سعدالدين، چاپ نخست.
۲. ابن هشام انصاری، جمال الدين (۱۳۶۷)، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، تبریز، کتابفروشی بنی هاشمی، چاپ سوم.
۳. اراکی، محمدعلی (۱۳۷۵)، أصول الفقه، قم، مؤسسه در راه حق، چاپ نخست.
۴. اصفهانی، محمدتقی (۱۴۲۹ق)، هداية المسترشدين (طبع جدید)، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ دوم.
۵. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۴ق)، الفصول الغریبه فی الأصول الفقہیة، قم، دار احیاء العلوم الإسلامیة، چاپ نخست.
۶. اعتمادی تبریزی، مصطفی (۱۴۱۸ق)، الهدایة إلى أسرار الکفایة، قم، اعتماد، چاپ نخست.
۷. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق)، کتاب المکاسب المحرمة و البیع و الخیارات (ط - الحدیثة)، به تحقیق گروه پژوهش در کنگره، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری رحمته الله علیه، چاپ نخست.
۸. ایروانی نجفی، میرزاعلی (۱۳۷۰)، نهیة النهایة فی شرح الکفایة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ نخست.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۶ق)، حاشیة المکاسب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ نخست.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۲ق)، الأصول فی علم الأصول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ نخست.
۱۱. آل شیخ راضی، محمدطاهر (۱۴۲۶ق)، بداية الوصول فی شرح کفایة الأصول، قم، دار الهدی، چاپ دوم.



۱۲. بروجردی، حسین (۱۴۱۲ق)، الحاشیة علی کفایة الأصول، به قلم آیت الله بهاء الدین بروجردی رحمته، قم، انصاریان، چاپ نخست.
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۸ق)، بیان الأصول، به تقریر آیت الله صافی گلپایگانی رحمته، قم، دائرة التوجیه و الإرشاد الدینی فی مکتب المرجع الدینی آية الله العظمی الشیخ لطف الله الصافی گلپایگانی رحمته، چاپ نخست.
۱۴. حائری یزدی، عبدالکریم (۱۴۱۸ق)، دُرر الفوائد (طبع جدید)، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ ششم.
۱۵. حائری، سیدعلی اکبر (۱۹۹۱م)، تحقیق الحلقة الثانية، قم، مجمع الفكر الإسلامی، چاپ نخست.
۱۶. حکیم، سید محسن (۱۴۰۸ق)، حقائق الأصول، قم، کتاب فروشی بصیرتی، چاپ پنجم.
۱۷. خرازی، محسن (۱۴۲۲ق)، عمدة الأصول، قم، مؤسسه در راه حق، چاپ نخست.
۱۸. خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق)، کفایة الأصول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ نخست.
۱۹. خمینی، روح الله (۱۴۱۵ق)، مناهج الوصول إلى علم الأصول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته، چاپ نخست.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ق)، تنقیح الأصول، به تقریر آیت الله حسین تقوی اشتهاردی رحمته، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته، چاپ نخست.
۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۳ق)، تهذیب الأصول، به تقریر آیت الله جعفر سبحانی رحمته، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته، چاپ نخست.
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۴۳۰ق)، کتاب البیع، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته، چاپ سوم.
۲۳. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق)، محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسه احیاء آثار السید الخوئی)، به قلم آیت الله محمد اسحاق فیاض رحمته، قم، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی رحمته، چاپ نخست.
۲۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۳۰ق)، التنقیح فی شرح المکاسب، به تقریر آیت الله میرزا علی غروی رحمته، نینوا، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، چاپ چهارم.
۲۵. دسوقی، محمد (بی تا الف)، حاشیة الدسوقی علی مختصر المعانی، به تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت، المكتبة العصرية، چاپ نخست.

۲۶. \_\_\_\_\_ (بی تا ب)، حاشیة الدسوقی و بهامشه متن مغنی اللیب، قم، منشورات الرضی و منشورات زاهدی.
۲۷. رشتی، عبدالحسین (۱۳۷۰ق)، شرح کفایة الأصول، نجف اشرف، مطبعة الحیدریة النجف، چاپ نخست.
۲۸. رضی الدین استرآبادی، محمد (۱۳۸۴)، شرح الرضی علی الکافیة، به تصحیح و تعلیق یوسف حسن عمر، تهران، مؤسسه الصادق للطباعة و النشر، چاپ نخست.
۲۹. سبحانی، جعفر (۱۴۲۹ق)، إرشاد العقول الی مباحث الأصول، به تقریر محمدحسین حاج عاملی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ نخست.
۳۰. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۲۲ق)، البهجة المرضیة فی شرح الاقیة (همراه با حاشیة میرزا ابوطالب)، قم، مؤسسه دار الهجرة، چاپ دوم.
۳۱. \_\_\_\_\_ (بی تا)، الأشباه و النظائر فی النحو، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ دوم.
۳۲. شهیدی تبریزی، میرزا فتاح (۱۴۲۸ق)، هدیة الطالب الی أسرار المكاسب، قم، دار الفقه للطباعة و النشر، چاپ دوم.
۳۳. صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۳۳ق الف)، مباحث الأصول، به تقریر آیت الله سیدکاظم حائری علیه السلام، قم، دار البشیر، چاپ نخست.
۳۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۳۳ق ب)، بحوث فی علم الأصول، قم، مؤسسه فقه و معارف اهل بیت علیهم السلام، چاپ نخست
۳۵. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷ق)، بحوث فی علم الأصول، به تقریر آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی علیه السلام، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چاپ سوم.
۳۶. عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۷ق)، نهاية الأفكار، به تقریر آیت الله محمدتقی بروجردی نجفی علیه السلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، چاپ سوم.
۳۷. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق)، مقالات الأصول، قم، مجمع الفكر الإسلامی.
۳۸. غروی اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸ق)، حاشیة کتاب المكاسب (للإصفهانی، ط - الحدیثة)، عباس محمد آل سباع قطیفی، قم، انوار الهدی، چاپ نخست.
۳۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۹ق)، نهاية الدرایة فی شرح الکفایة (طبع جدید)، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ دوم.



۴۰. فخرالمحققین، محمدبن حسن بن یوسف (۱۳۸۷ق)، ایضاح الفوائد فی شرح مشککات القواعد، به تحقیق / تصحیح سیدحسین موسوی کرمانی؛ علی پناه اشتهاردی؛ عبدالرحیم بروجردی، قم، اسماعیلیان، چاپ نخست.
۴۱. فیروزآبادی، مرتضی (۱۴۰۰ق)، عنایة الأصول فی شرح کفایة الأصول، قم، کتابفروشی فیروزآبادی، چاپ چهارم.
۴۲. قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۴۳۰ق)، القوانين المحكمة فی الأصول (طبع جدید)، قم، إحياء الكتب الإسلامية، چاپ نخست.
۴۳. قوچانی، علی (۱۴۳۰ق)، تعلیقة القوچانی علی کفایة الأصول، به تحقیق محمدرضا دانیالی، ستاره، قم، چاپ نخست.
۴۴. محقق ثانی (علی بن حسین کرکی، محقق کرکی) (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم.
۴۵. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن (۱۴۱۳ق)، کفایة الأصول (با حواشی محقق مشکینی علیه السلام)، قم، لقمان، چاپ نخست.
۴۶. موسوی قزوینی، سیدعلی (۱۴۲۷ق)، تعلیقة علی معالم الأصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، چاپ نخست.
۴۷. مهدی، صلاح بن علی (بی تا)، النجم الثاقب شرح کفایة ابن الحاجب. محمد جمعة حسن نبعة، صنعا - یمن، مؤسسة الإمام زید بن علی الثقافية، چاپ نخست.
۴۸. همدانی، رضا (۱۴۲۰ق)، حاشیة کتاب مکاسب، قم، محمدرضا انصاری قمی (ناشر و مصحح)، چاپ نخست.
۴۹. یزدی، عبدالله (بی تا)، الحاشیة علی تهذیب المنطق للتفتازانی، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ دوم.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی